

# پابلو نرودا

## مجموعه اشعار

ترجمه سیروس شاملو



مؤسسه انتشارات نگاه

# پابلو نرودا

## مجموعه اشعار

مؤسسه انتشارات نگاه منتشر کرد

از مجموعه اشعار

۱. مجموعه آثار احمد شاملو. دفتر اول
  ۲. مجموعه آثار احمد شاملو. دفتر دوم
  ۳. مجموعه اشعار نیما یوشیج
  ۴. مجموعه اشعار سیمین بهبهانی
  ۵. مجموعه اشعار نادر نادرپور
  ۶. مجموعه اشعار منوچهر آتشی
  ۷. مجموعه اشعار حمید مصدق
  ۸. مجموعه اشعار شهریار
  ۹. مجموعه اشعار عماد خراسانی
  ۱۰. مجموعه اشعار سیدعلی صالحی. دفتر اول
  ۱۱. مجموعه اشعار سیدعلی صالحی. دفتر دوم
  ۱۲. مجموعه اشعار نصرت رحمانی
  ۱۳. مجموعه اشعار لورکا
  ۱۴. مجموعه اشعار ژاله اسفندی
  ۱۵. مجموعه اشعار جواد مجابی
  ۱۶. مجموعه اشعار شمس لنگرودی
  ۱۷. مجموعه اشعار بدالله رویایی
  ۱۸. مجموعه اشعار حسین منزوی
  ۱۹. مجموعه اشعار محمدعلی بهمنی
  ۲۰. مجموعه اشعار م. آزاد
  ۲۱. مجموعه اشعار اسماعیل شاهرودی
  ۲۲. مجموعه اشعار خسرو گلسترخی
  ۲۳. مجموعه‌ای از اشعار ناظم حکمت
  ۲۴. مجموعه اشعار علی بابا چاهی
  ۲۵. مجموعه اشعار محمد علی سپالو
  ۲۶. مجموعه اشعار پابلونرودا
  ۲۷. مجموعه اشعار منوچهر نیستانی
  ۲۸. مجموعه اشعار پل الوار
- زیر چاپ
۲۹. مجموعه اشعار فریدون تولی



مؤسسه انتشارات نگاه

ISBN 978-964-351-927-8



9 789643 519278

۴۵۰۰۰ تومان

مجموعه اشعار

# پابلو نرودا

جلد اول

ترجمه و روایت

سیروس شاملو

به پیوست فرهنگ واژگان جدید



مؤسسه انتشارات نگاه

تاسیس - ۱۳۵۲

نرودا، پابلو، ۱۹۷۳-۱۹۰۴ م.

Neruda, Pablo

مجموعه اشعار پابلو نرودا / ترجمه و روایت سیروس شاملو.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۳.

ص. ۷۶۷.

ISBN: 978-964-351-927-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر شیلیایی - قرن ۲۰ م. - ترجمه شده به فارسی.

۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از اسپانیایی.

الف. شاملو، سیروس، ۱۳۲۹ - ، مترجم.

۸۶۱/۶۴ PQ ۸۰۹۷/ن۴۱۱۷ ۱۳۹۳ PQ ۸۰۹۷/ن۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۴۲۲۲۷



پابلو نرودا

## مجموعه اشعار

ترجمه و روایت سیروس شاملو

چاپ اول: ۱۳۹۳، لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: گلبن، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۹۲۷-۸

حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱-۸، ۶۶۴۸۰۳۷۷-۸، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷


www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com



به ساقی شاملو  
خواهرم که کتابخانه شخصی او است  
رنج تنهایی اش  
همزبان و هم،  
زبان من بود.



A photograph showing a microphone on a stand to the left of a wooden table. The background is a large, textured, brownish object, possibly a piece of fabric or a sculpture, set against a light, hazy background.

با تشکر از  
کاوه گوهرین، مریم حسینی زاد، سیما اکرم زاده و  
نوшاد رضایی

## فهرست

- ۱۷ مقدمه
- ۲۱ پیش سخن
- ۳۱ برگردان اشعار نرودا به زبان فارسی
- ۴۳ منابع

### بیست ترانه ی عاشقانه و تک نغمه ای به ناچار

- ۱. آه! ای سرمدانه ی کاجستان ۴۷
- ۲. آی زنبورک سپیدِ عسل! ۵۰
- ۳. خمیده به گاهِ غروب ۵۳
- ۴. رواقِ مَرَمَرین است ۵۵
- ۵. صبح، در بطنِ تموزین اش ۵۸
- ۶. بازی کن به طولِ روز ۶۰
- ۷. پاتیلِ عطر و بوسه های طویل ۶۴
- ۸. به یاد می آورم ۶۷
- ۹. هم اینجاست ۷۰
- ۱۰. دلِ من را ۷۴
- ۱۱. می خواهم ات خاموشِ من ۷۷

۱۲. به شبانه ای که در خوابم ۸۰  
 ۱۳. اشراق به تو درمی گیرد، شاعر ۸۷  
 ۱۴. کلامم / گاهی / نرمی می گیرد، ۸۹  
 ۱۵. وانهادیم، / این گرگ و میش را هم. ۹۲  
 ۱۶. پس این عرش / نیم قرص ماه ۹۴  
 ۱۷. مدیدی ست من نشانه می گذارم ۹۸  
 ۱۸. به آسمان سحرگاهی ام ۱۰۱  
 ۱۹. ترکه دخترکی سبزه پوست ۱۰۸  
 ۲۰. می توانم، غمبارترین سرود را ۱۱۰

#### سکونت بر خاکدان (۱)

- هنر شاعری ۱۱۵  
 مرد تنها ۱۱۸  
 رقص مرد زن مُرده ۱۲۲

#### سکونت بر خاکدان (۲)

- تنها مرگ ۱۲۹  
 ترانه ی زورق بان ۱۳۳  
 مرثیه ای برای فدریکو گارسیا لورکا ۱۳۶

#### خاکدان سومین اسپانیا در دل

- می رسد پاییز ۱۴۶  
 چند نکته به توضیح ۱۵۱  
 دیکتاتور ۱۵۷



## حکایت خوشه گان انگور و باد

یال افشان کاپری ۱۶۱

### از صد ترانه ی عاشقانه

#### به ساعت صبح

۱. نامت گیاه و ۱۶۹
۲. چه ره پیچه ها دارد عشقی، ۱۷۱
۳. ای نازس عشق، ۱۷۳
۴. آن تنگه کوه فربنده را به یاد آر ۱۷۵
۵. نه شب ملوس است تو را ۱۷۷
۶. به جنگل / ره گم کرده ۱۷۹
۷. گفتم: / «بیا با من. بی که دریابد کس!» ۱۸۱
۸. گر بخاطر نقره ی مهتاب رنگ چشمانت نبود ۱۸۴
۹. شلاق بلند موج نشسته به شان موج کوب ۱۸۶
۱۰. چونغمه و الوار خیس بیشه زیباست هامون ۱۸۸
۱۱. گرسنه ی لب ها و صدای تو هستم ۱۹۰
۱۲. زن محض، سبب گناه، ماه آتشین، ۱۹۲
۱۳. نز دریا صدفی ۱۹۴
۱۴. نه مجالی مرا ۱۹۶
۱۵. دیرگاهی هست ۱۹۸
۱۶. پرستیدن ات را ۲۰۰
۱۷. تو را عاشقم نه چونان ۲۰۲
۱۸. بتازی از بلند کوهستان ۲۰۵
۱۹. وقتی کف آب بلند جزیره ی تاریک ۲۰۷
۲۰. ای نازیبای من - ۲۱۰



۲۱. آه! ای تمامِ عشقِ را، گسترنده دمام ۲۱۲  
 ۲۲. به چندین بار ۲۱۴  
 ۲۳. آرامی به چشمانم ۲۱۷  
 ۲۴. ای عشق، ۲۲۰  
 ۲۵. پیش از آن که تو را پرستم ۲۲۲  
 ۲۶. نه / نه رنگِ تیره ی شن ۲۲۴  
 ۲۷. عریانک من ۲۲۶  
 ۲۸. عشق، دانه دانه، ۲۲۸  
 ۲۹. تو نیز از دست تنگانی ۲۳۱  
 ۳۰. از بندرگاه صمغ آباد می آیی ۲۳۳  
 ۳۱. تاجگذاری ات می کنم ۲۳۵  
 ۳۲. صبحِ خانه / به نیمروز ۲۳۸

### به نیمروز

۳۳. به خانه آمدن ۲۴۳  
 ۳۴. پریایِ آب ۲۴۵  
 ۳۵. ای دلداده گئی ۲۴۷  
 ۳۶. دلم، سلطانک زنیورانِ عسل ۲۴۹  
 ۳۷. ای عشق ۲۵۱  
 ۳۸. به قطاری تند و شتابان مانده است ۲۵۳  
 ۴۲. سراسرِ روز، رخشانه هایی ۲۵۶  
 ۴۳. میان این نشانه ها ۲۵۹  
 ۴۴. دانسته ای که ۲۶۲  
 ۴۵. ایستگاهی کم قطارم من ۲۶۵  
 ۴۶. از ستارگان نمناکِ رودی ۲۶۸

۴۷. پسِ پشتِ خویش ۲۷۵  
 ۴۸. دو دل‌داده‌ی بی‌تاب ۲۷۲  
 ۴۹. حالیه / «اکنون» است ۲۷۴  
 ۵۲. بخوان آوازی که آسمان و آفتاب ۲۷۶  
 ۵۳. با ما بود ۲۷۸

### به شامگاه

۵۵. کندو عسلانِ شعف را ۲۸۳  
 ۶۹. شاید مردن، ۲۸۵  
 ۷۰. زخمی‌ام / بی‌آن که خونابه چکان باشم ۲۸۸  
 ۷۱. از دردی به دردی می‌رود ۲۹۰  
 ۷۴. چنان نمناک از و آرشِ ته تابستان ۲۹۳  
 ۷۵. دریاها ۲۹۴  
 ۷۷. وزین و سخت چون بعید ۲۹۶  
 ۷۸. نه هنوزی هست ۲۹۸

### به ساعت تاریکی

۸۰. زرنج و سفر ۳۰۳  
 ۸۱. زانِ منی ۳۰۵  
 ۸۳. زیباست عشق من ۳۰۸  
 ۸۷. سه کبوترِ بالافشان ۳۱۰  
 ۸۹. دست‌هایت را بر چشمانم بگذار ۳۱۲  
 ۹۰. به گاهِ مرگ که ۳۱۵  
 ۹۱. دقایق عمر می‌پوشد بر ما ۳۱۷



### از سرکشانه گی

- ۳۲۱ با توآش  
۳۲۳ بر شدن به آسمانی که می خواهی  
۳۲۵ شهر رفته کنون  
۳۲۸ نه بیش از این  
۳۳۰ حکایه ی پری دریا و مردانِ لایعقل  
۳۳۳ نام های بسیاری  
۳۳۷ به جنوب، تازیدن  
۳۳۹ از سرکشانه گی  
۳۴۳ به ساعت ساز ایالتِ والپاراایزو و دون آستریو آلا رکن  
۳۴۹ سکوت می طلبم  
۳۵۴ تن آسانان  
۳۵۸ هراس گونه چنین

### ملاحی ها و بازگشت

- ۳۶۳ سروده ی مطلع  
۳۶۵ چکامه ی لنگر  
۳۶۸ ۱. به لویی آراگون شاعر  
۳۷۰ ۲. از آن بهارِ مجرّد و بی همراه  
۳۷۲ ۳. همه نثارِ پیشانی بلندِ بخشنده ات  
۳۷۴ ۴. ناخدای عشق! کشتی به کجا می بری؟  
۳۷۶ ۵. ای برادر! ای همزادِ منقطع از آب و کنار  
۳۷۸ ۶. این چشمانِ ولایتی بعید  
۳۷۹ چکامه ای بر بال های شهریور

- چکامه ی آبخیزانِ بندر ۳۸۲  
به کشتی درنشتن ۳۸۵  
چکامه ی اسبان ۳۸۹  
نوشته های قطارِ XAYTIN ۳۹۶  
چکامه ی بستر و خفتن گاه ۳۹۸  
چکامه ی ناقوس فتاده بر خاک ۴۰۱  
به شیلی و بازآمدن ۴۰۴  
چکامه ی روشندلِ روشن دل ۴۱۰  
چکامه ی روشندلِ خاموش دل ۴۱۳  
چکامه ی اشیاء ۴۱۶  
انسانِ بومی ۴۲۱  
چکامه ی شکسته ها ۴۲۶  
مواجهه با جریان های شیلیایی در دریا ۴۳۰

### یادواره ی ایزلا نکرا

#### جایی که جان می گیرد باران


- زاده شدن ۴۴۱  
نخستین سفر ۴۴۴  
دوباره مادر شده ۴۴۷  
پدر ۴۵۰  
نخستین دریا ۴۵۴  
خاکِ پایین ۴۵۷  
خوابگاه و زمستان ۴۶۰  
هماغوشی ها ۴۶۲  
شعر ۴۶۷



- ۴۷۰ خجالت  
 ۴۷۲ بر جبین  
 ۴۷۵ دریاچه ی غوکان  
 ۴۷۸ کودکی گم گشته  
 ۴۸۲ وضع بشر  
 ۴۸۵ به ناحقی  
 ۴۸۹ مطرودان  
 ۴۹۲ خرافات  
 ۴۹۷ کتاب ها  
 ۴۹۹ قطار شبانه  
 ۵۰۳ МАРҮРІ خیابانِ مهمانسرایِ

### ماهِ نشستہ در حلزونی ها

- ۵۰۷ از عاشقانه ها - تروزآ  
 ۵۱۴ ۲ - تروزا  
 ۵۱۷ ۱۹۲۱  
 ۵۲۰ این شهر  
 ۵۲۲ سروده ای به تمام  
 ۵۲۵ بدرود  
 ۵۲۸ رفیقانِ دیوانه  
 ۵۳۲ موشِ فاضلاب  
 ۵۳۴ بارو بلند  
 ۵۳۶ سرخه گل ام  
 ۵۴۴ سرخه گل ام (۲)  
 ۵۴۸ نخستین سفرها

- 
- پاریس ۱۹۲۷ ۵۵۱  
تریایک شرق ۵۵۴  
عشق های رانگوون ۱۹۲۷ ۵۵۸  
مذهب شرقی ۵۶۲  
باد اقیانوس ۵۶۴  
آن اشراق ۵۶۶  
مناطق ۵۶۹  
وز آنگونه هستی ها ۵۷۲  
شب ایزلانگرا ۵۷۵  
پُر از خزان ۵۷۷  
به چشمک زنِ روز ۵۸۱  
مکاتباتِ مفقود ۵۸۳  
نوری نابِ کو؟ ۵۸۷

### آتش بی امان

- آتش بی امان ۵۹۳  
مرده گان ۵۹۸  
به یاد می آورم ۶۰۰  
رسالتِ عشق ۶۰۳  
به جمع پیوستم ۶۰۶  
دریغا شهرِ رفته ز دست ۶۰۸  
اکنون دگرگون کنم خویش را ۶۱۲  
آنچه زان من است ۶۱۵  
در معادنِ بالا سر ۶۱۷  
انقلاب ۶۲۴

- گفت و گو با خویش میان موج ها ۶۲۸  
 بر بلندی های شیلیایی ۶۳۰  
 ناشناس ۶۳۲  
 در بهاره ی این شهر ۶۳۴  
 چه غمگینم ۶۳۶  
 یادمانِ مشرق ۶۳۹  
 ۱. زنی به نام Josie ۶۴۴  
 ۲. به نام آن روزها ۶۴۶  
 دریا را ۶۵۴  
 به خواب آلوده گان ۶۵۷  
 ای برف، خداحافظ ۶۵۹  
 دریایی ها ۶۶۴  
 روشنی های شهرِ Sotchi ۶۶۶  
 یادداشتی از شهرِ Sotchi ۶۶۸  
 تبعید ۶۷۱

### شکارگرِ ریشه ها (جویانِ بنیادها)

- شکارگری در جنگل ۶۷۷  
 دور، بسیار دورادور ۶۸۰  
 جویاری کز رشته کوه ها می گیرد میلاد ۶۸۷  
 پادشاهِ بدی ها ۶۹۰  
 هر آنچه با من اش می گیرد میلاد ۶۹۴  
 صیادِ ماهی ها ۶۹۷  
 وعده های زمستانی ۷۰۰  
 قهرمان ۷۰۶



- ۷۱۰ جنگل
- ۷۱۳ رقصیدنی به ناگاه
- ۷۱۶ از عشق ها
- ۷۲۲ ای خاک به انتظار باش
- ۷۲۴ هنر آهن ربا
- ۷۲۷ شب
- ۷۲۹ لبخندت
- ۷۳۱ ترانه ی مرد و زن
- ۷۳۳ این گرگ و میش را
- ۷۳۶ ترانه ای بسازم باز
- ۷۴۴ شاخه های سرقت شده

۷۳۹ زندگی نامه ی پابلو نرودا

۷۵۷ لغات و اصطلاحات





## مقدمه

پابلو نرودا به نام اصلی ریکاردو ریسه س نفتالی آلتوباسو، نام جدیدش را از شاعر چک جان نرودا<sup>۱</sup> (۱۸۹۱-۱۸۳۴) گرفته بود. شاعر مردم‌تهی‌دست. نرودا در سال ۱۹۰۴ در منطقه‌ی پارال<sup>۲</sup> از خانواده‌ای متوسط‌الحال متولد شد و دوران کودکی‌اش در باران‌های طولانی منطقه غمبار و بیشه‌های جنوبی کشور شیلی سپری شد. تحصیل متوسطه را در مدرسه منطقه‌ی تموکو<sup>۳</sup> و سپس در دانشگاه سانتیاگو به پایان رساند. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۳ به عنوان نماینده دیپلماتیک در جنوب کشورش فعال بود، ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷ جنگ داخلی اسپانیا را تجربه کرد. شناخت این تحولات برای نرودا اتفاقی مهم بود و در آثار و سروده‌های پی‌آمد وی تأثیر مهمی داشت. همان‌گونه که دآریو پوچی‌نی<sup>۴</sup> درباره‌ی او می‌نویسد «شکوفایی اندیشه دیالکتیکی شاعر آن‌گونه بود که تاریخ بیرونی را به تاریخ خصوصی و شخصی تبدیل کنی و زندگی دیگران را زندگی کنی و رنج جهان بر احساس دلانه بنشیند.» پابلو نرودا در این عرصه

---

1. Jan Neruda

2. Parral

3. Temuco

4. Dario Puccini

در ردیف (شعرِ ناپاک) قرار گرفته و به عکس، شعرِ پاکِ رامون رامیرز<sup>۱</sup> ترانه‌هایی سرود و هوادار جمهوری سرکوب شده باقی ماند و با تیرباران هم‌قلم‌اش فدریکو گارسیا لورکا روبرو شد. نرودا همراه با سزار واله‌خو<sup>۲</sup> شاعرِ پرو امریکا-اسپانیایی کمک به اسپانیا را بنیان نهاد. سرکوب انقلاب امید و باور را تحت تأثیر قرار داد و بر شعر و سرایش تأثیر کرد. اما شعر نرودا همچنان پُر امید به آزادی استوار ماند. او شاعری اجتماعی و معتقد به مبارزات طبقاتی، حرکت و دینامیزم انقلابی باقی ماند. این همان است که از یک مبارز فرهنگی توقع می‌رود، این که پرچم امید به آزادی همواره افراشته بماند. زمانی که جنگ داخلی به پایان رسید و جمهوری خواهان اسلحه را زمین گذاشتند انقلابیون یا راهی غربت شدند یا تیرباران و زندانی. این تلخی بر سروده‌های نرودا تأثیر کرد. نرودا در ۱۹۴۴ به شیلی بازگشت و در حزب کمونیست نام‌نویسی کرد و سناتور شد. از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ تحت تعقیب بود و لاجرم راه تبعید پیش گرفت. شاعر در مخالفت با نظام دیکتاتوری گُنزالو ویدال<sup>۳</sup> در اکتاف دنیا کولی‌وار زیست. در سال ۱۹۷۱ جایزه نوبل ادبیات به او تعلق گرفت.

سال ۱۹۷۳ به شیلی بازگشت و در همان سال بعد از کودتای ژنرال پینوشه و قتل سالوادور آلنده در جزیره‌ی ایزلانگرا بدرود حیات گفت. نرودا در ایتالیا هم تحت تعقیب بود. مُرآویا شاعر و نویسنده ایتالیایی به دیدار و یاری او شتافت و با کوشش و مجاب کردن حکومت او را در ایتالیا نگهداشتند. با آشنایی واله‌فو<sup>۴</sup> شاعر پرو گروه آمریکایی-اسپانیایی «یاری به اسپانیای زمان جنگ» را بنیاد نهاد. جنگ داخلی اسپانیا در اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی و باورهای فلسفی تأثیر

1. Juan Ramon Ramirez

2. Cesare Vallejo

3. Gonzalez Videla

4. Vallejo

مستقیم داشت و در اشعار آن دوره به طور گسترده‌ای انعکاس یافت و در مسیر نبردی اجتماعی برای آزادی گام برداشت. در آغاز جنگ داخلی، عناصر امیدوارکننده به حرکت و تغییر و خشونت و باروری در اشعار تجلی یافت و زمان شکست جنگ داخلی و خاموش شدن آتش به تبعید و تیرباران‌ها انجامید، پس ناامیدی به شعر راه یافت.

در زندگی شاعر از سال ۱۹۳۹ تا زمان معاصر، تأثیر این شکست قابل لمس است. در ۴ مارس ۱۹۴۵ نماینده رسمی و سناتور حزب کمونیست بود اما عملاً در اواخر سال ۱۹۴۵ وارد حزب شد.

یکی از اختلافات سیاسی میان نرودا و دیکتاتور جدید ویدالا<sup>۱</sup> عکس‌العمل ستمی بود که ویدالا به معدنچیان اعتصابی منطقه‌ی بیوبیو<sup>۲</sup> در ۱۹۴۷ رواداشته بود و در نتیجه معدنچیان اعتصابی در زندان نظامی حبس شدند و خفقان اجتماعی بال‌گستر شد.

---

1. Videla

2. Bio-Bio



## پیش سخن

من اینجا مسئول اعلام عظمت پابلو نرودا نیستم؛ چه اعتبار ادبی-اجتماعی این شاعر که بزرگ‌ترین شاعر قرن ۱۹ بعد از فدریکو گارسیا لورکا شناخته شده در آثار حجیم‌اش نشانگر است. برای درک اهمیت او همین کافی است ببینیم در شعر معاصر ایران در همان برهه از تاریخ تا واسط قرن بیستم چه تحولی را دامن زده و روند تأثیرات ادبیات لاتین به‌طور کلی بر شعر و ادب فارسی چه بوده است و چه روزنی این ادبیات غریبه در بینش سیاسی-اجتماعی ما برگشوده است.

هیچ عجیب نیست اگر برخی اشعار نرودا ما را به یاد شعر شاعران معاصر خودمان بیندازد. نمی‌گویم کپی برابر اصل است اما نظرم تأثیر سالم و بهداشتی از یک شاعر جهانی است که واژه را چون اسبی مهار شده به هر گوشه‌ای می‌تازاند. زبان، برای نرودا نَطع و نردی است که تاس احساس را هرگونه بر آن بغلتانی چیزی دلچسب از آن برون می‌آید. این ترکیبات به‌طور کلی فی‌البداهه و دردم، زبان احساسی سرریزشونده است که برای گوش حساس سروده می‌شود و چون از ذهنی آمخته و آموخته پیروی می‌کند با معنا و پیام عاشقانه و اجتماعی به هم درمی‌پیچد و طرحی نو عرضه می‌کند.

هر شعر نرودا ساختاری مجرد می‌آفریند که با اشعار دیگر او قابل  
قیاس نیست.

اثرِ تخریبیِ کنترلِ خشونتِ بارِ جامعه، سرفلکه‌ی دیگری است،  
آبرسانِ شعر. دغدغه‌ای برای ریزش به مرتع اندیشه‌ای ناب، چراکه پابلو  
نرودا بر خلاف برخی شاعران ما همواره درگیر برخوردهای سخت  
اجتماعی بوده و بطور اوج گیرنده‌ای، مردمی و جمعی زندگی کرده است.  
طبیعتاً تأثیرش در زیر و بم و تحولات سیاسی اجتماعی بیش از شاعران  
ماست. از تاثیر در انقلاب شیلی بگذریم در نوعی تفکر اجتماعی ضد  
استعماری که ابعادی فرا قاره دارد رخنه کرده و این موتورِ زنگار‌بسته‌ی  
آزادی‌خواهی را استارت زده است.

چراغی روشن می‌دارد که شعر جوان ما امروزه آن را چراغی مرده تلقی  
می‌کند. ایمان به تغییر که بمیرد، دیگر شعری ساخته نخواهد شد. به اتمام  
رسیدن شعر معاصر ما ثمره‌ی انقلابی نیم‌بند است که در دام خودکامه‌گی‌ها  
در مسیری نادرست در حرکت بوده و این عاقبتِ خوشی برای تاریخ نیست.  
پابلو نرودا، ژاک پره‌ور، گارسیا لورکا، لنگستون هیوز، الوار، بیتس،  
خیمه‌نر، ازراپاوند، بورخس، آستوریاس... این جماعت، همه خانوارِ  
بزرگ ادیبان ایرانی اند چون در ادبیاتی بیتوته کرده‌اند که پیامش  
در دشمول است و اکنون شاعران بومی ما شناخته می‌شوند. ابوسعید لورکا  
همان پره‌ور گنجوی، همان خوزه امانوئل سمرقندی و جلال‌الدین محمد  
خیمه‌نر است زیرا شعری که از دلی آشنا برخاسته بر دلی آشنا می‌نشیند.  
بنا بر حکمتی غریزی و رازآموز که مربوط به توالی فاجعه در کنترل  
جهان‌های استعمار شده و کلنی‌هاست، همشکلی خیره‌کننده‌ای میان  
ایماژ و مفهوم فرامرزی به هم پیوند خورده است.

- از هر آنچه گذشته هیچ مگر نشانه‌های شرارت، میراث نبردیم

نرودا



- گذشته را در مرزِ شرارت دیدیم

احمد شاملو

بنگرید خون را بر گذرگاه

نرودا از مجموعه‌ی اسپانیا در دل

خون را بر سنگفرش ببینید

شاملو- هوای تازه

این تشابه فقط تأثیرِ صوری (فرمال) کالبدی (فیگوراتیو) از نوعی همخونی در مصیبت اجتماعی نیست؛ هرچند ممکن است تأثیرِ شکل واژه چنان مفهوم را تحت تأثیر قرار دهد که حتا شاعری که یک بار خشم اقیانوس را به چشم ندیده، بارها در شعرش این واژه را مصادره به مطلوب کند. اما بحث بیشتر در تأثیر معنوی و نفوذ عاطفی از یک رویداد و محتوای پنهان در واژه‌هاست و جهان‌بینی و انتقال کلی مفهوم در موضوع شعر اهمیت ویژه‌ای دارد. این دانه زنجیرهای نادیدنی و دیدنی میان هنر مجرد (ترژیینی) و هنر تاریخی (تحول انبوهی) شعر را هم به عنصری تأثیرگذار (اکتیو) و هم عنصری بی تأثیر (پُسیو) مبدل می‌کند.

سقوط تزارِیسم در روسیه تا نیمه‌ی نخست قرن بیستم عرصه‌ی تحول انبوهی در شعر است. جنگ داخلی اسپانیا، انقلاب در شیلی، مسئله‌ی کوبا و ویتنام موضوعاتی نبودند که شاعر بیست ساله‌ای به نام نفتالی ریس (متخلص به نرودا) و نویسنده‌ی مجموعه شعر «بیست ترانه عاشقانه - ۱۹۲۴» را به مردِ مقاومت در مجموعه‌ی «انگیزه‌های نیکسون‌کشی - ۱۹۷۳» تبدیل نکند.

تاریخ سیاه استعمار و گستره‌ی خشونت‌بار سرمایه‌داری جهانی در حصارهای کاه گلین و آلونک‌های تخته‌حلبی، قعرِ معادن زغال، فریادِ نرودا و سیب‌زمینی خورهای ون‌گوگ را در جهان پُرواک داد.

قتل عام سرخپوستان، بمباران ویتنام، کودتای ژنرال‌ها در یونان، اسپانیا، شیلی، لیبی، ایران، مترسک‌های شرکت مس، آهن و مرگ شاعران تکخال جهانی چون فدریکو گارسیا لورکا و خیزآب خون هم‌نسلان او، میدان بزرگی به گستره‌ی جهان است و نه فقط قتل‌گاه استادیوم ملی سانتیاگو. آنجا بازوی بریده شده‌ی ویکتورخارا خنیاگر مردم تهی‌دست، به جای هافبک چپ، کماکان مدافع دروازه‌ی فوتبال فرهنگ جهانی است.

سیر حوادث، شاعر نامسئول را از یک عاشق پیشه‌ی بالفطره که در بند چند لایح موی معشوق آچمز شده به شاعری تبدیل می‌کند که در آخرین اثرش به جای دل بیار کباب بیر چنین می‌سراید:

من شعر، کهن‌ترین سلاح را به کار می‌برم و  
هدف آن نابودی دشمن است، حالا به جای خود!  
دارم شلیک می‌کنم!

نرودا ۱۹۷۳

پس شعر، ثبت تاریخ است. تا جدال با زورگیران به پایان نرسد این مکتوب، به وزن پای کوفتن حق رفته‌گان در خیابان ادامه دارد و ضربان و ریتم آن را هم همین وزن تعیین می‌کند.

پرچم هیچ مبارزی روی زمین نمی‌ماند،  
روزی کسی آن را بر خواهد داشت  
پروانه پيله را از سخت زمستان‌ها آغاز می‌کند.

نرودا در مجموعه‌ی سال ۲۰۰۰

ویژگی پابلو نرودا در میان شاعران معاصر این است که چراغ امیدش هرگز به فتیله‌سوزی نمی‌افتد. همیشه باوری هست که این مخزن را پُر کند. آنجا که امیدی به بهبود تاریخ نیست، آسمان نقش مهم‌تری ایفا می‌کند.

گوش شاعرانه‌ات ای نرودا کماکان حساس است به رنج آدمیان  
به زمانه‌ای که سرنیزه‌ها رگ می‌گشایند

میگل آنخلو آستوریاس در مرگ نرودا

در ایران روند امیدواری به عکس اتفاق می‌افتد، حوادث اجتماعی  
شاعران ما را بیش از پیش منزوی و منفعل می‌کند. اثر قتل عام  
روشنفکران کار خودش را می‌کند تا جایی که دیگر هیچ نقشی در  
تحولات اجتماعی نداشته باشیم. حساسیت شاعران ما قابل درک است،  
اما شعر به هر حال کاری اجتماعی است در غیر این صورت اجازه  
می‌خواهم به لسان کوچه‌بازاری (چُس ناله) خطاب‌اش کنم.

بادی از سر شکم‌سیری و ادا اطواری در تب نام و نان و آنچه به هر  
حال بیشتر برانزده‌ی مخاطب شعر است تا مخاطب شعر.

نرودا در اواخر عمرش به این نتیجه می‌رسد که شعر گلوله‌ای است که  
عاقبت شلیک خواهد شد، اما برخی شاعران ما در اوایل عمرشان به این  
نتیجه می‌رسند و بعد شمشیر را غلاف می‌کنند و اعتراف می‌کنند اشتباه  
کرده‌اند. تکلیف نسلی سرگردان که سروده‌ها را روی چشم می‌گذارد  
چیست؟ پیش‌قراولان توده‌ها که هفت سوراخ عاشقانه خزیده باشند  
تکلیف مخاطب روشن است. سرخوردگی آیه‌های تکراری در زمان  
پیش‌مرگی، مارش عزای جوانه‌های بی‌ریشه و بی‌امید، سکوت و عشق  
و حالی و دمش گرمی! مسلخی دیگر که چارپا و قربانی می‌طلبد. گیرم  
چپ شکست خورده است که در این شکی نیست، روند تنفس هوای آزاد  
که تغییری نکرده است. هنوز به هوا زنده‌ایم، به هوایی که ویژگی‌اش  
آزادی است.

میراث تکاپوی گذشته و تاریخ است

این که امروز بر مقام شیلی ارج نهاده می‌شود

پس از فائق شدن به رنج سترگ

به تو نیاز دارم،

به تو برادر جوان،

به تو خواهر جوان!

جا دارد خواننده تکلیف‌اش را با این سروده‌ها معلوم کند و آنها را از سر کسالت و بی تفاوتی نخواند. من آنها را از سر غیظ به فارسی روایت‌اش کردم. گویی بخشی از جان کم‌بضاعت من بود که چون احشاء مرغابی وحشی در دیس قطع رُقی برای تناول شما روانه‌ی بازارِ نشر کردم که خواننده چنان آنها را ببعد که معلوم شود مدیدی است چیز دندان‌گیری به روح مبارزش نرسیده است.

این را هم گفته باشم که نرودا همیشه شاعر نیست. هیچ‌کس همیشه شاعر نیست، گاهی گوشت گاو را چنان به نیش می‌کشد که هیولایی به نظر می‌آید و گاه چنان لطیف به مرغان ماهیخوار دانه می‌دهد که فرشته‌ی بی‌پر ماکیان است. او همیشه زیبا نمی‌نویسد. گاهی از کمبود تصویر و واژه رنج می‌برد. هزاران بار واژه‌ی، عسل، پروانه، زنبور، ابر و باران را تکرار می‌کند. در جزیره‌ی ایزلا نگرا چنان بی‌کار در ساحل قدم می‌زند که به‌طور اغراق‌آمیزی از واژه‌های دم دست سنگ و صخره و موج و کشتی و باد استفاده می‌کند. نرودا حرف‌های زیادی برای گفتن دارد اگر سفر کند اما قریحه‌اش پاره‌سنگ برمی‌دارد اگر دور جزیره بچرخد و احساس بطلت کند:

به آرامی آغاز به مردن می‌کنی

اگر سفر نکنی،

اگر کتابی نخوانی،

اگر به اصوات زندگی گوش ندهی،

اگر از خودت قدردانی نکنی.

به آرامی آغاز به مردن می‌کنی

زمانی که خودباوری را در خودت بکشی،  
وقتی نگذاری دیگران به تو کمک کنند.  
به آرامی آغاز به مردن می‌کنی  
اگر برده‌ی عادات خود شوی،  
اگر همیشه از یک راه تکراری بروی ...  
اگر روزمره‌گی را تغییر ندهی  
اگر رنگهای متفاوت به تن نکنی.<sup>۱</sup>

شاید شغل دولتی مجال سرک کشیدن در انبوه لغات را تنگ کرده است. ای کاش او به همان اندازه که من برای برگردان آثارش پوست می‌اندازم تا واژه‌های تازه بیابم در جست‌وجوی کلمه‌ها بود. به خود می‌گویم: باز در شعر رسیدی به واژه‌ی تکراری (PUROS) اما به تبعیت شاعر نمی‌توانی باز (ناب) جاسازی‌اش کنی، خالص، پاک، خلص، صاف، صافی، روشن، شیشه‌گون، آراسته و پیراسته یا غربال شده، غربالی، سَرَنَد شده، نالوده، نیالوده، مطهر یا.....؟ مشکل اصلی من با برگردان نرودا اجتناب از تکرار واژه‌های دم دست است یعنی چیزی که شاعر بی‌پرواست از تکرار مدام آنها. پس من دارم نرودای خودم را ترجمه می‌کنم نه نرودای حجیم‌نویس را نه نرودایی که در کشتی، سه شعر می‌سراید به ضرب واژگانی تکراری و زمانی که به ساحل می‌رسد پیش از این که قدم به ساحل بگذارد، همان شعرها را ناشر کمونیست، چاپ شده به دستش می‌رساند! همه این درددل‌ها چیزی از ارزش شاعری جهانی اما پرگویی ما کم نمی‌کند. او به هر حال جهانی است زیرا مرزهای دلانه را در همین تکرار واژه درنوردیده است. مسئولیت اجتماعی است که ضرورت سرودن شعر را توجیه می‌کند، ضرورت سرایش نیست که

۱. نرودا، ترجمه‌ی احمد شاملو

شخصیت اجتماعی تولید می‌کند. زبان جهان شمولِ نرودایی همان حساسیت و غنای عطوفت شاعرانه است که در جوفِ واژگانِ دستمالی شده نهفته است. سرریز و بی‌دریغ و بازیگوش و بی‌وحشت چون بارانِ دریایی ست و آفتابی که چوب‌خط نمی‌زند، می‌تابد و عشوهِ گر است. از این گذشته جایی که شاعر عدسی چشمانش و پرگار و قلبش را سه پایه گذاشته مهم است یعنی نقطه‌نظر و دیدن‌گاهِ یک منظرگاه. نرودا حتا زمانی که برای گریه و کلم قمری مرثیه می‌سراید بی‌هدف شعر نمی‌سراید. او دریافته است که خودِ هدف، شاعر را به سرودن دعوت کرده است. هدف انگیزش است. بی‌هدفی چیزی جز خذلان نیست. شاعر بی‌هدف ناهشیوار و گم‌گشته است و شعر نیز کمکی و رسانی نیست از ظلمت به درآیی و به تابناکی‌ها برآیی دست‌کم از ظلمتِ پرسش مکرری که کهن‌سال‌ات می‌کند: برای که؟ برای چه؟ به چه کار می‌آید؟ به چه دردی می‌خورد شعر؟

گستره‌ی سروده‌های پابلو نرودا که مدام در تحول و نوسازی است هرگز از قالبی بدیع تخطی نمی‌کند. خطِ منطق و سرانجام‌رسانی (فیلولوژی) به خاکی نمی‌زند استدلال به دست‌انداز نمی‌افتد. شعرها خوب معماری شده و خوب به پایان می‌رسند. از مجموعه‌ای واژگانی و اساطیری و بومی بهره می‌برد و هرچند در محدوده‌ی آواگون خویش است؛ اما بی‌تردید در رنگین‌کمان شعر اسپانیایی قرن بیستم و الگوهای فرامرز، نقطه عطفی است.

تخت‌گاهی رفیع با پُرآثاری شاعری با فاصله‌ای مشخص و روشن از هم‌عصرانش چون لویه دو وگا، و آنانی که علیه باروک قلم می‌زدند؛ چون خیمه‌نژ، اونا موتو<sup>۱</sup> که سالی یک اثر به دنیای نشر می‌سپرد و دست آخر بورخس<sup>۲</sup> که از سیزده مجموعه‌ی شعرش هشت تای آن در زمان حیات شاعر به چاپ رسید و این خود نوعی شانس است.

1. Juan Ramon Jimenez

2. Borges

اما میرایی و تشابه سخت پابلو نرودا با هم نسلان‌اش در تفاوت شعر با شعر نیست. آن چیزی که ملاحی و پاروکشی در امواج شعر است Andamento و بی‌کرانه شدن و انعطاف Flessibilità در زبان است و اینجا دیگر شباهت شعر با شعر بر، ترازو نیست.

۱۹۲۴ با انتشار موفقیت‌آمیز مجموعه‌ی کوچکی «بیست ترانه‌ی عاشقانه و تک‌نغمه‌ای به ناچار» ریکاردو رییس نفتالی آلتوباسو (نرودا) بیست ساله از منطقه‌ی جنوبی شیلی Temuco به پایتخت آمد و از پدرش که به کار سخت راه آهن مشغول بود و با کار شاعرانه بیگانه، در فاصله افتاد. بیست ترانه‌ی عاشقانه معجزه‌ی واژگانی خویش را به ثمر رساند و آن تأثیر در خواننده به زیبایی در غایت سادگی بود. مجموعه‌ای مملو از هارمونی و هم‌سنخی آوایی و موسیقایی و معماری در گام و مقام خاصی که زبان اسپانیایی به نویسنده رخصت‌اش را می‌دهد. ساختاری که در همان آغاز مسیری سبک‌گونه و فلسفی در آثار پی‌آمد میان شاعران خواننده‌اش به وجود آورد.

مجموعه‌ای که در عین حال تنانه و اندامی است و بیشتر به بهانه‌ی زنی که حضور و غیبت‌اش در شاعر جوان تلاطم ایجاد می‌کند سروده شده است. در فضایی گسترده و دریا و محیطی سبزینوار، افقی بی‌کران، آفتابی نرم و تخت، زنبوران رقصان و سکوت و غرش موج بر کرانه‌ی اقیانوس. جایی که تصویر به نجات کلمه، آستین بالا می‌زند و انقطاع و بریده بریدگی اثر را در افقی پهناور یک دست می‌کند. این زمان است که انگیزش سرودن به چارجانب است و اسب اندیشه بر واج تاخت می‌زند، به موج و باد و دست و کندوها سرک می‌کشد و در گردبادها جولان می‌دهد. موفقیت سبک جدید و ابداعی در مجموعه‌ی «بیست ترانه عاشقانه و تک‌نغمه‌ای به ناچار» تا دو شعر دیگر: «سکونت بر خاکدان ۱۹۲۴-۱۹۳۵» به تجربه‌های جدیدتری سنجاق شد. سفر به شرق و پنج سالی در آسیای

جنوب شرقی، رانگون، کلمبو، باتاویا، سنگاپور، بعد اسپانیا، پاریس، روسیه، ایتالیا، آشنایی با فدریکو گارسیا لورکا، رافائل آلبرتی، میگوئل هرناندز و عجیب نیست در مجموعه‌ی «سکونت بر خاکدان» تنهایی انسان‌های برجسته مطرح شده است. انسانی در محاصره‌ی اندیشه‌های بدخیم پیرامون، قبر-بستری سیلاب گرفته و درهم و آلوده، قیف کثیفی که در آن همه چیزی بی‌مصرف انباشت شده است و حافظه‌ی لطمه دیده‌اش حتا استدلال معوج‌اش بر فرم و قالب شعر اثر گذاشته است. در این دنیای غیر قابل سکونت، شعر نیز منطقی‌اش در امان نیست و این دقیقاً جنس کاری است که در مرثیه‌ی بلند برای گارسیا لورکا راهی متضاد پی‌می‌گیرد. آنجا دیگر به قول خود لورکا (شاعرانی می‌خواهیم بر سر سنگ) جایی که قدرت استدلال و به نتیجه رسیدن منطق و دیالکتیک است که باید بر فاشیسم غلبه کند نه رویاپردازی‌های بند بند، گره خورده در روان منفرد.

نرودا خود معتقد است «جنگ داخلی اسپانیا شعر مرا تغییر داده است» و این صحیح است زیرا عناصر تازه‌ای چو رود مذاب در بستر شعرهای پی‌آمد غوطه‌ور می‌شود: قهرمان، مادر، قربانی، مقاومت، شهرها، ناقوس‌های مرگ، فریاد حیات و زخم عمیق توده‌ها.

تأکیدها و کنایه‌ها و ترانه‌ی تهییج، پر از عشق و نفرت؛ همچنین تفاسیر دوزخین جهان معاصر که با موقعیت تراژیک تاریخ، سخت همخوانی دارد، در فاصله سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۴۵ بخش دیگری از سروده‌های «سکونت بر خاکدان» را تحت تأثیر قرارداد.



## برگردان اشعار نرودا به زبان فارسی

آنچه نزد برخی فارسی‌زبانان به غلط عمومیت یافته است «وفاداری به اثر است». این گروه نمی‌خواهند درک کنند که این نوع وفاداری مربوط است به ترجمه‌ی کتاب‌های آشپزی و کامپیوتر و آنجاست که اگر نمک را شکر ترجمه کنی کلم شور به مربا تبدیل می‌شود و کار به طلاق و طلاق‌کشی می‌کشد و دستگاه برقی آتش می‌گیرد. این گروه نمی‌خواهد درک کند هر برگردان اثری، خودش اثری جدید و مستقل است چون در آن گذشته از تبدیل جانِ کلام به جانِ کلام از شگردهای زبان غریبه‌ای استفاده می‌شود که روح صاحب اثر از وجودشان خبر ندارد. همان طور که یک اثر هنری دارای محتوا می‌تواند به تولیدات دیگری مثل موسیقی و تصویر و طرح و تندیس تبدیل شود هر اثر نوشتاری نیز می‌تواند در زبان دیگر مواد خام و ویژه شناخته شود. وفاداری کورکورانه به اثر (به ضرب دیکشنری) را می‌توانیم در ترجمه‌ی غزل‌های مولانا جلال‌الدین بلخی به زبان انگلیسی مثال بیاوریم:

«مردِ خدا سیر بود بی‌کباب»

که در این پاره‌بیت، مراد از کباب، همان سفره‌ی رنگارنگ است اما نیکلسون برای وفاداری به مولوی به جای (کباب) از واژه‌ی وفادارانه‌ی (گوشت = meat) استفاده کرده و مولوی را نزد انگلیسی‌زبان‌ها گیاه‌خوار جلوه داده است! فقط زمانی که مفهوم را برگردان کنیم مرد خدا بدون سفره‌ی رنگین هم، سیر است و در مفهوم اصلی تر: مرد خدا چشمش به دست این و آن نیست، تازه این برگردان هم صحیح نیست چون مرد خدا خودش جای ابهام دارد و باید نسخ خطی را دید شاید (مرد خودآ) یعنی در اصل (مرد به خود آمده و هوشیار) باشد. ضمناً باید مواظب بود به جای (سفره‌ی رنگین) از (میز رنگین) استفاده کنیم چون انگلیسی‌زبانان روی زمین غذا نمی‌خورند!

اینجاست که کتاب لغت در مقابل پیچیدگی‌های برگردان محتوای اثر کم آورده است. این بدان مفهوم نیست که باید اسب تخیل را به خاکی زد و محتوایی دور از آنچه اثر اصلی مطرح می‌کند خلق کرد. اصل برگردان حس، این است که حس را گرفته باشی و پیام به چکش منطقات خورده باشد و اینجاست که منتقد ادبی نقش سازنده‌ای بازی می‌کند. او باید بر نیمکت هیئت منصفه نشسته باشد و پیش از آن که اندیشه‌های فسیلی جماعتی متحجر بر نوآور خنجر بکشد اثر جدید را توضیح دهد! من در برگردان اشعار نرودا از زبان ایتالیایی بهره گرفته‌ام و اثر را در برخی موارد با زبان اسپانیایی مقایسه کرده‌ام. شما در زبان ایتالیایی مجبور نیستید مفهوم را ترجمه کنید آنجا واقعا می‌توانید مثل کتاب آشپزی عمل کنید و واژه‌ها را نعل به نعل بیاورید چون این دو همسایه‌ی لاتین از نظر درک زبانی از هم دور نیستند. اشکال آنجا به وجود می‌آید که مجبور شوید (سفره) را (میز نهارخوری) ترجمه کنید و به جای قریه (village) در شعر مه از شاملو مجبور باشید به دنبال قریه‌ای گلین در ادبیات انگلیسی

بگردید تا دهکده‌ای بیابانی را در ذهن تداعی کند نه قریه‌ای که مثل  
village زمین تنیس و خط ADSL دارد!

در برگردان جان به جان یا برگردان تداعی‌ها در اثری چون اشعار  
پیچیده‌ی نرودا چند نمونه آورده‌ام که با هم آنها را مرور می‌کنیم:

به ترجمه‌ی ساده‌ی «ساقه‌هایِ علف تا لب‌های باد سر خم می‌کنند»  
از مجموعه‌ی بیست ترانه عاشقانه دقت کنیم. در این ترکیب ساده اگر  
به جای «لب‌ها» به خاطر جلوگیری از معنای ثانوی «لب‌های باد» که  
ممکن است مخاطب به غلط «کرانه‌های باد» درک کند، واژه‌ی «لوچه» از  
ترکیب لب و لوچه قرار داده‌ام. لوچه‌ی باد اجازه‌ی این اشتباه را نمی‌دهد  
و ساقه‌ی علف نیز سخت‌تر از آن است که سر خم کند و به جای آن از  
«خوشه‌گان علف» استفاده کرده‌ام که ظرافت و یال‌افشانی در باد را  
مشترکاً تداعی کند. ترکیب «خوشه‌گانِ علف تا لوچه‌ی باد سر خم  
می‌کنند» از کارگاه بیرون آمد که هنوز کافی نیست و باید باز هم آراسته  
می‌شد. زیرا (سر خم کردن) هنوز معنای (تأسی کردن) را حمل نمی‌کند.  
ترکیب جدید: «خوشه‌گان علف تا لوچه‌ی باد سرافکن‌اند» استخراج  
سوم و آخرین استخراج از برگردان فوق چنین است:

خوشه‌گانِ علف، سرافکن

به لوچه‌ی باد.

در شعر «ای خاک، به انتظارم باش» از مجموعه‌ی (یادواره‌ی ایزلا نگرا)

به زبان اسپانیایی چنین می‌خوانیم:

Tierra, devuélverme tus dones puros

Las torres del silencio que subieron de la solemnidad de sus  
raíces.

برگردانِ نعل به نعل این ترکیب به زبان ایتالیایی به کوشش Roberto paoli چنین است:

Terra, rendimi I tuoi doni puri  
Le torri del silenzio che salirono  
Dalla solennità delle radici.

این شکل برگردان در زبان فارسی میسر نیست زیرا زبان فارسی با این دو زبان همشیره نیست و نمی‌توان برگردان نعل به نعل ارائه داد. برگردان فارسی اثر در روایت اول چنین است:

ای خاک، پیش‌کشِ نابات را پیش آر  
بر برج‌های خاموشی که از انزوای ریشه‌ها  
سر برمی‌آوردند.

اگر در این روایت به جای (برج‌ها) از جمع عربی آن (بروج) استفاده کنیم در تکرار (واو + جیم) می‌توانیم ضربان شعر را زیاد کنیم و (سر برآوردن) را به (عروج) تغییر دهیم تا به یک ریتم محکم آوایی برسیم که چفت و بست محکم تری از برگردان پیشین دارد:

بر بروج خاموشانه‌ای که از انزوای ریشه‌ها  
می‌کند عروج.

خواننده با تدوین نغمه‌گی آشنا می‌شود.

شعری تحت عنوان «مهمانسرای خیابان Maruri» از کسالت روزها و سکوت و بی‌اتفاقی حرف می‌زند. در بخش انتهایی شعر چنین می‌خوانیم:

son studente triste perduto del crepuscolo,  
e salgo verso la minestra di spaghetti  
e  
scendo fino al letto e fino al giorno seguente.

سوپ اسپاگتی در ایران غذای سریع دانشجویی نیست من به جای آن  
آش پررشته گذاشته‌ام تا از لفظ «اشکنه» پرهیزم. «روزهای پی‌آمد» در  
انتهای شعر به «روزهای به زنجیر» تبدیل شد که هم پیوسته‌گی روزها را  
نشان می‌دهد همزمان اشاره دارد به اسارت در روزهای پی‌آمد.  
در نمونه‌ای دیگر می‌خوانیم:

Vento dei sepolcri,  
travolge,  
distruggi  
Disperdi  
la tua radice sonnolenta.

نَفْسِ بادی قبرستانی

ویران کن،

تاریشه‌های خوابالودت را

بر کنی زِ بِن.

«کن» و «بن» ریتم تبند در این بخش شعر است و در عین حال هیچ  
ربطی هم به شعر نرودا ندارد. در واقع شعر به زبان اسپانیایی ماده‌ی خام  
شعری تازه است و ریتمی تازه آفریده است! اسم این کار ترجمه نیست؛  
موسیقی جدیدی با الهام از نوای پیشین است. گویا معماری پارسی‌گوی  
از آجرهای یک ساختمان به سبک اسپانیایی استفاده کرده یک بنای  
جدید با معماری قاجار بالا برده است یا چیزی شبیه این!  
روند و پروسه‌ی کارگاه، تذکاری مشخص دارد و ترکیب آوا و آدیله  
و آلیاز و ازگان، فونتیک و ویژه‌ای را مد نظر قرار می‌دهد که مقصدش زیبا  
کردن سروده‌ها تا حد ممکن به زبان و اندیشه‌ای دیگر است.  
به روایت نخست این جمله دقت کنید:

ناقوس شکسته در گلوی من

که مراد خودِ ناقوس نیست بلکه آوای ناقوس است؛ یعنی:

ناقوسِ آوا شکسته در گلو

این برگردان از نظر آلیاژ، ایرادهایی دارد و به اصطلاح کُمیت اش لُنگ است. «آوا» با تکرار دو آوای بلند و کشیده‌ی «آ» از نظر فونتیکی معنایی نمی‌تواند شکسته‌گی در گلو را القا کند و تا زمانی که در این جمله به شکسته‌گی «دال» در «در گلو» نرسیم این شکسته‌گی القا نمی‌شود. پس به جای «آوا» از واژه‌ی مقطع و کوتاه (استاکاتو) باید استفاده کرد این واژه «صدا» است به جای «آوا»:

ناقوسِ صدا شکسته در گلوی من

این اختلاف صدایی در گوشِ شنونده‌ای که به زبان فارسی آگاه نیست و صداهای یک زبان را موسیقی وار می‌شنود، چنین است:

۱. آوا شکسته در گلوی من = AWADMAN

۲. صدا شکسته در گلوی من = SADADMAN

اینجا هم به خوبی می‌بینیم که تکرار (دال) در ترکیب دوم موفق‌تر عمل کرده و بیش از ترکیب اول شکسته‌گی را القا می‌کند. در ترکیب‌بندی سروده‌ی هشتم از مجموعه‌ی «ببست ترانه عاشقانه» با تکرار (ان) در خزان، امان، چشمان، ستیزان، ریزان می‌توانیم ریزش برگ‌ها را القا کنیم:

.....

چگونه بودی به فصلِ خزان

.....

دلی امن و امان.

گودِ چشمان  
...ر آتشی، ستیزان  
و در پرکه‌ی جانِ تو  
برگ‌ها  
برگ‌ریزان.

در برخی موارد هم مجبور شدم واژگان جدید و ترکیب‌های زبانی تازه‌ای بسازم و برگردان اشعار نرودا را بهانه‌ی این تجربه کرده‌ام. واژه‌هایی مانند:

منطقه البروج برابر نهادِ arco di speranza  
Andine سلسله جبالِ آندین نه سلسله جبالِ آند. مثل آه‌نین و نمکین  
که در فارسی هست.

نستوار = (با سکونِ ت) نا استوار  
چارلنگ = درِ چارتاق و کاملاً گشوده  
پاماسه‌ی مرغانِ آب = جای پای مرغانِ ماهیخوار بر ساحل  
در لایِ مدام = در ناله‌ی مکرر  
واج واژه = حرف به حرف  
شهددانه = پُر شهد و شیرینی، شهددانِ کوچک اما (شهددانه) به معنای  
دانه‌ی بزرگ است و باید آن را به صورتِ (شه‌دانه) نوشت.  
تیزه‌خیش = لبه‌ی تیزِ شخم  
شاخاک = شاخه + خاک  
گاله = دهان بزرگ (در ترکیب زیر):

Si rompe e sommerge il suo volume di baci

Combattuto sulla porta del vento dell'estate.

شکسته و مغروق  
بی شمارِ بوسه گانِ بی شمارش  
در گالهِ  
باد تموزین اش  
چارلنگ.

در سرود ۴ به دو وزن ساز در برگردان شعر می‌رسیم (پابرجایی) به معنای (پابرجایی) با وجود املای ناصحیح اش می‌تواند با (رنج بی انقطاعی)، وزن شعر را زیبا کند در عین حال به معنای (پابرجایی) نیز لطمه‌ای نخواهد خورد و ضرورت این تبدیل مجاب‌کننده است.  
در برخی موارد زبان فارسی کلاسیک شده است مثل این مورد:  
آه

هیچ نیازستم گفت، من  
که برگردان مستقیم آن «آه، هیچ چیز نمی‌توانم گفت»:

oh nulla posso dire!

در جای دیگر می‌رسیم به معنای دوگانه‌ی mietitrice که هم به معنای زنی گندم‌چین و حبوبات‌چین و هم به معنای قتل‌عام‌کننده است. روشن است که ما نمی‌توانیم فقط از یک معنای واژه استفاده کنیم:

oh mietitrice del mio canto serale,

ای زنِ گندم‌چینِ ترانه‌ی شبانه‌ی من  
یا

ای زنِ کشنده‌ی ترانه‌ی شبانه‌ی من!!

باید به دنبال واژه‌ای بود که هر دو مفهوم را یکجا برساند ضمن این که معنای دوم کم‌رنگ‌تر از معنای نخست باشد. به چنین ترکیبی رسیدیم و نظر ما برآورده شد:



ای زن! ای داس چین ترانه‌های شبانه‌ام!  
«داس چین» هم به معنای گندم‌چین است هم معنای ریشه‌کن‌کننده را  
به ذهن می‌سازد.  
در جاهایی نیز اصطلاحات موسیقی تخصصی به جای برخی  
واژه‌های لاتین قرار گرفته است. مثلاً:

le mie reti di musica sono grandi come il cielo.

که ترجمه سردستی‌اش می‌شود:  
تورهای موسیقی من بزرگ است به مانند آسمان.  
و برگردان نهایی‌اش چنین است:  
تُننادادِ نغمه‌گی‌هایم  
عظیمِ عرشِ من  
تُنناداد = هارمونی<sup>۱</sup>  
در متن زیر:

Il grido di fronte al mare, tra le pietre,  
che corre libero, folle, nel vapore del mare.

La furia triste, il grido, la solitudine del mare

به برگردان مستقیم یا به اصطلاح اغراق‌آمیز «ترجمه‌ی وفادار به  
متن» در عبارت زیر دقت کنید:  
فریاد در مقابل دریا  
میان صخره‌ها  
که می‌دود  
آزاد در بخارِ دریا

---

۱. به کتاب نگره‌ای به موسیقی، تألیف پری برکشلی، انتشارات دانشگاه تهران مراجعه کنید.

با عجله

غمگین

فریادِ تنهاییِ دریا

اما برگردانِ دقیق (بی وفاداریِ اغراق آمیز به متن اصلی) چنین است:

فریاد می‌زنم

چهره به چهره‌ی دریا

میان صخره‌ها

تا بغلتند، رها.

سرگشته و مجنون

در غبار آب‌ها

به شتابیِ غمبار

فریادی بلند آوار

تنهاییِ دریا بار

ز بستر خویش

طغیان‌گر و

سیلاب‌وار و

بی‌مه‌ار.

زمانی که به واژه‌ی *esparcido* رسیدم به معنای (گسترده و پراکنده

شده) در ریشه‌یابی واژه تصمیم بر این شد که ترکیب (پراکنده) را به

صورت اصل خود که شاعرانه‌تر است به صورت (پَر + آکنده) بیاورم:

گوش ماهی بُرنده‌ای می‌خواند:

ای دریا

ای لایِ مدام

ای هراس بی‌تمام  
در تیره‌بختی  
بر موجی دربازه برکنده  
پَر آکنده

یک نمونه‌ی دیگر، ترجمه‌ی مستقیم و لوس عبارت زیر است که چیزی نیست جز زنده به گور کردن پابلو نرودا به‌عنوان شاعر بی‌استعدادی‌ها:

اگر سرِ رنگ پریده‌ات را بچرخانی  
سری که پانزده چشم دارد  
و دهانی پُر خون  
درختان تازه و گیلان  
همیشه در حرکت خواهند بود!!

این ترجمه‌ی مستقیم و فاجعه‌بار را با برگردان روایت شده‌ی من چنین می‌خوانید:

گر بگردانی سَری رنگ باخته  
به چند دانه‌ی چشم  
و کامی به خونی سرخ در نشسته،  
به ابد  
می‌رقصد

شاخه‌باری پُر شکوفه و گیلان.  
پرسش و کنج‌کاوی خواننده را در این که روایت یک شعر چیست،  
در آخرین نمونه نیز پاسخ گفته‌ام.



## منابع

برگردان از منابع ایتالیایی:

Cento Sonetti d'amore(1959-1960)

A cura di:

Giuseppe Bellini

Passigli Editori 2010

^ ^ ^

Venti poemi d'amore e una canzone disperata(1924-1932)

Residenza sulla terra(1925-1945)

L'uva e il vento(1954)

Spagna nel cuore(1937)

A cura di:

Roberto Paoli

Newton Editore 2010

^ ^ ^

Tutte le opere di Pablo Neruda

Memoriale di Isla Negra (1964-1965)

A cura di:

Giuseppe Bellini

Nuova Accademia Editrice 1973

^ ^ ^

Navigazioni e Ritorni (1959)

Sito: Antonio Giannotti 2012

^ ^ ^

Stravagario (1958)

Giuseppe Bellini

Edizione Galiardica 1963

مقابلہ با متون انگلیسی و اسپانیایی.

---

---

بیست ترانه‌ی عاشقانه  
و تک‌نغمه‌ای به ناچار<sup>۱</sup>

---

---

۱۹۲۴-۱۹۳۲

---

۱. این مجموعه و مجموعه شعرهای (بر خاکدان ۱ - و بر خاکدان ۲) برگرفته از کتاب:  
Neruda (poesie) Cura e traduzione di Roberto Paoli Quinta edizione: novembre  
2010 Editore Newton





آه! ای سرمدانه‌ی کاجستان  
 هیاهای موج به وقتِ بی‌خویشی  
 کهولتِ بازیگوشِ روشنی  
 دَنگِ ناقوسِ تک  
 ای گرگ و میشِ خفته  
 گودِ چشمانِ کم‌سال‌ات  
 ای صدفِ نرمینه‌ی خاک  
 که خاک  
 در تو  
 می‌خواند آوازه‌ایش را!

رودها در تو می سرایند  
روح من در آن  
مغروق و رونده‌ای چنان که تو خواهی  
به بستری که تو خواهی.  
راحت را نشانه‌ای کن  
بَر منطقه البروج یقینات  
بَر چله‌ای که پیکانه‌های توفنده را  
هذیان آلوده به پرواز آرم  
و بَر کمرگاهام زَنارِ مهات را  
و خاموشی‌ات مدام  
مدام  
گام  
به گام  
نفس به نفس  
پی می‌گیرد  
دقیقه‌های مرا که شکارِ توام  
در توست  
در بسته‌ی آغوشی که دو سنگ بازوی شفاف را مانده است  
بوسه‌هایم لنگر انداخته‌اند  
آبگون و آبگینه  
و  
دلشوره‌ی نمناکم پيله گاه می‌جوید

صدای رازگونِ توست که عشق  
 رنگ می‌زند و می‌نشانند در غروبِ یکِ بازنواز و میرنده‌ی خویش.  
 و چنین در گودیِ دقایقِ این کشت‌گاه  
 خوشه‌گانِ علف  
 سرافکن‌اند  
 به لوجه‌ی باد.<sup>۱</sup>

---

۱. زن در این شعر نیز جدا از روزمره‌گی، هیئتی اساطیری گرفته است و بریده از جدیتِ روزمره‌گی تصویری گشاده بر چارتاق طبیعت گسترده. لحن و آوای بخشِ بازپسین شعر، به رقصِ منحنی‌های ساقه‌ی گندم در باد می‌ماند.